اجازه دادن

گذاشتن به اتفاق افتادن چیزی به معنای اجازه دادن رخ دادن آن اتفاق است.

داشتن بلیط به شما امکان ورود به نمایشگاه را می دهد.

اعلان کردن, خبر دادن

اعلام کردن چیزی به معنای شناساندن آن است.

او ایده جدید خود را برای این شرکت به همه اعلام کرد.

در كنار

وقتی کسی یا چیزی در کنار شما باشد ، در بغل شماست.

دو برادر کنار هم ایستادند.

چالش

تکمیل یک چالش کاری دشوار است.

صعود به بالای کوه یک چالش بود.

مطالبه کردن, ادعا داشتن

ادعا کردن به معنای گفتن چیزی درست است.

او ادعا کرد که می داند چرا قوانین کشور ضعیف است.

وضعیت

وضعیت کسی یا چیزی حالتی است که او در آن قرار دارد.

وضعیت بیمار بسیار خوب بود.

مشارکت کردن

مشارکت کردن در کاری به معنای انجام کاری برای موفقیت در آن است.

ما تصمیم گرفتیم برای بیمارستان جدید کمک مالی کنیم.

تفاوت

تفاوت حالتی است که چیزی شبیه چیزهای دیگر نیست.

بیشترین تفاوت بین پرندگان در رنگ پر آنها است

تقسیم کردن

تقسیم چیزی به معنای تبدیل آن به قطعات کوچکتر است.

پیتزا را تقسیم کردیم.

کارشناس

متخصص کسی است که در انجام کاری بسیار تبحر دارد.

جادوگر در جادوگری تبحر داشت.

معروف

اگر کسی یا چیزی مشهور باشد ، برای بسیاری از افراد شناخته شده است.

برج ایفل در پاریس بسیار معروف است.

زور, توان, قدرت

نیرو قدرت یا توانایی یک شخص است.

او تمام تلاش خود را به کار گرفت تا در را باز کند.

صدمه, آسیب

صدمه آسیب یا مشکلاتی است که برای کسی یا چیزی ایجاد شده است.

اگر مراقب نباشید ، یک آهن گرم می تواند آسیب بزرگی به وجود آورد.

درازکشیدن, پهن کردن, خواباندن

پهان کردن به معنای قرار دادن خواباندن در موقعیت افقی یا مسطح است.

جوراب های خود را روی زمین نگذارید.

صلح

صلح زمانی بدون جنگ است.

یک کبوتر سفید نمادی برای صلح است.

شاهزاده

یک شاهزاده پسر یک پادشاه است.

شاهزاده و شاهزاده خانم با یکدیگر ازدواج کرده بودند.

محافظت کردن

محافظت کردن از کسی به معنای جلوگیری از صدمه زدن به او است.

آتش نشانان ما را در برابر آتش سوزی محافظت می کنند.

احساس، مفهوم

چیزی را احساس کردند این است که بدون اینکه به شما گفته شود ، در مورد آن بدانید.

می توانستم احساس کنم که او مرا نگاه می کند.

ناگهانی

وقتی چیزی ناگهانی باشد ، خیلی سریع اتفاق می افتد.

او درد ناگهانی در سینه خود احساس کرد.

از این رو, بنابراین

بنابراین به همین دلیل معنی می دهد.

او چاق است. بنابراین او رژیم می گیرد.

دو نفر از شاهزادگان در بیرون اتاق پادشاه ایستاده بودند. تیزوس قدیمی ترین و قوی ترین بود. او فکر می کرد پدرش او را پادشاه می کند. پلیاس ، پسر دوم ، فکر دیگری کرد. او متخصص اسلحه بود. فکر کرد پادشاه او را انتخاب می کند.

تسیوس به پلیاس گفت: "وقتی من پادشاه هستم ، من به شما اجازه می دهم در دفاع از كشور ما سهیم باشید. شما می توانید ارتش را رهبری کنید. "

پلیاس عصبانی شد. "پدر می داند که من به خاطر شمشیر زنی مشهور هستم. او مرا سلطان خواهد کرد. "

"تو؟" تیزوس داد زد. "او تو را انتخاب نخواهد کرد!"

"پادشاهی از آن من است!" پلیاس ادعا کرد. "پدر آن را به من خواهد داد - یا من برای گرفتن آن از زور استفاده خواهم کرد!"

تیزوس بصورت ناگهانی شمشیر خود را بیرون آورد. سپس پلیاس همین کار را کرد.

تیزوس گفت: "شکست دادن من یک چالش خواهد بود." "حالا با من بجنگ. برنده پادشاهی را بدست می آورد! "

پلیاس موافقت کرد.

پادشاه مینوس می توانست جنگ پسرانش را بشنود. پسر کوچک ، جیسون ، در کنار پدرش ایستاد. او غم و اندوه پدرش را حس کرد. پادشاه دست خود را بر بازوی جیسون گذاشت.

پادشاه به او گفت: "برادران تو بسیار زیاد جنگ می کنند." "من باید پادشاهی خود را از هر گونه آسیب محافظت کنم. آنها آن(سرزمینم) را بین خودشان تقسیم خواهند کرد. مردم نمی دانند چه باید بکنند. جنگ بوجود خواهد آمد. من نمی توانم اجازه دهم که هیچ کدام از آنها سلطنت کنند. بنابراین ، من تو را پادشاه می کنم. مهربانی تو همیشه تو را خاص کرده است. این تفاوت بین تو و برادرانت است. تو می توانی صلح بوجود آوری. آنها نمی توانند. "

سپس شاه درگذشت. تسئوس و پلیاس شنیدند که کوچکترین برادر آنها پادشاه است. آنها شگفت زده شدند. آنها فهمیدند که جنگ آنها اشتباه است. جنگیدن با یکدیگر آنها را از خداحافظی با پدرشان باز داشته بود. آنها توافق کردند که جیسون را پادشاه خود کنند. او بهترین انتخاب بود.